



هفته نامه

رهائی

سال اول شماره ۹
سه شنبه اول آبان ماه ۱۳۵۸
تک شماره ۱۰ ریال

در این شماره :

مذهب ، روحانیت و قدرت

در باره

انتخابات شوراها

دیکتاتوری قانونی

آقای خمینی و او ریانا فالاجی

مذهب، روحانیت و قدرت

مرتضی - ۱

به مشاخره‌ها و مراغه‌هایی که جنبه شخصی یا بازرگانی داشت میپرداخت. در تمام قرن نوزدهم تا شیر و تداخل این دونه محکمه منشاء اصلی کشمکش دولت و روحانیون را پدید آورد. علما یا مجتهدین طراز اول (آیت‌الله) از طریق ملاها (آخوندها) با توده مردم رابطه دارند، آخوندها از یکطرف با وابستگی به یکی از مجتهدین برای خود اعتبار معنوی - مادی بوجود می‌آورند و از طرف دیگر باعث اشاعه نفوذ مجتهد در بین مردم میگردند. سلسله مراتب روحانیت بدین شکل احکام دینی را به توده‌ها دیکته می‌نماید. در زمان صفویان این سلسله مراتب شامل لوطی‌ها نیز میشد ولی به تدریج لوطی‌ها جای خود را به طلاب و روحانیون ساده دادند. روحانیون ساده از طریق وابستگی به مجتهد امور مادی خود را با گرفتن بخشی از سهم امام، موقوفات، حق منبر و غیره تأمین مینمایند. علما و روحانیون وظیفه‌ای دائمی داشته و کمتر تغییری در موقعیت اجتماعی آنها بوجود می‌آید. در مقابل دولتیان و افراد ذی نفوذ دولتی با تلاطمات سیاسی برکنار شده و گروهی دیگر به سرکار می‌آیند. این تداوم موقعیت اجتماعی باعث تثبیت اعتبار روحانیون بین توده‌ها شده و آنها را از اعتماد بیشتر مردم در مقایسه با مقامات دولتی برخوردار کرده است. (۱)

در گذشته بیگانگی عمومی مردم و روحانیون از دولت آنان را به هم نزدیکتر میکرد. هرچه در طی دورانهای مختلف وظیفه انتصاب امام جمعه‌ها و شیخ الاسلامها با دولت بوده است ولی روند عمومی حاکی از تناقض میان دولت و قدرت روحانیون میباشد. عامل دیگر اعتبار روحانیون کمتر بودن نفوذ خارجی در آنان در مقایسه با

عطفی در تاریخ آن پدیدار گشت. هم از زمان صفویه وجود علمای و روحانیون بعنوان یک قشر اجتماعی معنا و مفهوم پیدا کرد. مع هذا یک عنصر اصلی از تشیع پیش از صفویه باقی ماند تا پس از در اختفا ماندن موقت به دوره قاجاریه و پس از آن دست بدست بگردد و آن عنصر عدم حقانیت بی چون و چرای دولت میسر شود. در دوران صفویه، تشیع روحانیت رسمی تازه‌ای را پدید آورد که انحصار به شرعیات فقه می‌پرداخت و جوهر اصلی فلسفی و عرفانی خود را مخفی کرد. انکار قدرت دولت در زمان صفویان از این رودر برده‌مستور ماند که صفویان خود را از تئوسوفی اما مان میدانستند و همچنین انگیخته‌های صفویه در دولت دخول کرده بود و این عوامل مانع تمایز جنبه‌های دنیوی دولت از جنبه‌های معنوی آن میشد. علما و روحانیون به مثابه رابطین با امام و از آن طریق با خدا، بین امت و اما مان نقش واسطه داشتند. در تشیع وظیفه مؤمن شناختن امام زمان خود و اطاعت کامل از او است. مؤمنان در تشیع دویخ می‌شوند. بخشی که برای خود عمل میکنند (مجتهد) و بخشی که باید برای دیگری را بپذیرند (مقلد). آنانکه رأی‌شان پذیرفته میشود، مجتهدان یا عالی مقامترین عالمان شیعه‌اند.

در دوران صفویه دردستگاه قضایی یک دوگانگی وجود داشت. محاکمی که علما سرپرستی آنها را بعهده داشتند به محاکم شرع معروف بود که قوانین آنها از شیعه گرفته شده بود و دستگاه قانونی دولت عرف یا سابقه قضایی نامیده میشد. محاکم عرف با تاج و تازی که علیه دولت یا امنیت عمومی صورت میگرفت سروکار داشت و محاکم شرع اغلب

باید صفت‌های اختصاصی روانشناسی هر قشر، هر شغل و مسلمان هر طبقه را شناخت و بحساب آورد. -

لنین

بررسی قشر روحانیت
۱ - تاریخچه تکوین و حرکت اجتماعی روحانیت

تشیع بعنوان یکی از فرق اصلی اسلام از زمان خلافت امویان و بعدها بنی عباس شکل گرفت. رکن اساسی تمایز تشیع از تسنن امامت است. نهاد امامت پس از پیغمبر در انحصار او قرار گرفت. نهاد امامت که به معنی استمرار سنت پیغمبر از طریق امامان بود با غیبت دوازدهمین امام و ظهور نهاد غیبت شکل جدیدی یافت. غیبت کبری دورانی است که ارتباط انسانی با امام زمان قطع میشود و این عدم ارتباط تا زمانی که یار دیگر امام غائب یا مهدی بر زمین بازگردد ادامه خواهد داشت. در مذهب امامیه دو نظریه وجود داشت یکی معتقد به وجوب دخالت در امور سیاسی بود و دیگری به عدم دخالت در امور دنیوی تمایل داشت. بهر رو نظریه حاکم در دوران امویان و عباسیان معجونی است از انکار حقانیت قدرت موحود و عدم تمایل به اظهار مخالفت توأم با شکیبائی و پرهیز از عمل و انتظار ظهور امام غائب.

در واقع نهاد غیبت حاوی تلویحی انکار رژیم موجود، تسلیم و درمواقع حساس و خطری قیام در مقابل آن است. نقیه که در واقع چیزی جرکت میان مطاحت آمیز در عقیده بخصوص هنگام خطر نیست روی تسلیم و شهادت روی دیگر آن یعنی قیام در مقابل قدرت موجود وقتی که کار به استخوان میرسد است.

در آغاز قرن شانزدهم که صفویه تشیع را بعنوان مذهب رسمی ایران برگزیدند این مذهب رفعت یافت و نقطه

مقامات دولتی بوده است.

دردوران قاجاریه، دولت از نیمه حقانیتی که صفویان مدعی آن بودند (این که صفویان از نسل امامان هستند) نیز برخوردار نبود و با آنکه کوششهایی در ترانیدن دلایلی برای روحانیتسی نمایان شدن خود کردند (مثل ساختن واژه «ظل اله» برای شاه) علما و روحانیون موقعیت خود را بعنوان نواب واقعی اما مان استحكام بخشیدند.

جدائی بیشترین قدرت حاکم دولتی و روحانیون باعث اعتبار بیشتر روحانیو گردید. انعکاس قدرت روحانیت در این دوران از جریان جنبش تنباکو و حکم تحریم میرزا حسن شیرازی بخوبی مشهود است. جدائی علما از دولت در نهضت مشروطیت تشدید شد و روحانیون حامی رژیم و مخالف مشروطیت مانند شیخ فضل اله نوری که از علماء بسیار معتبر تهران بود بسبب حمایت ضمنی از دولت و مشروعه طلبی اعتبار خود را از دست دادند و در عوض روحانیونی چون طباطبائی و بهبهانی با فشاری بر مشروطه طلبی و ایستادگی در مقابل استبداد قاجار اعتبار بسیاری یافتند. اصولاً مردم از روحانیون دولتی دل خوشی نداشتند و این مسئله دردوران سلطنت سلسله پهلوی نیز ادامه داشت. در این دورانی دارائی دولت از نظر روحانیون غیر دولتی که اکثریت قاطع علمای را تشکیل میدادند نجس و غیر مشروع بوده و روحانیون کار دولتی را جایز نمیدانستند.

در زمان قاجار و در طول نهضت مشروطیت، مفهوم ملیت در زیر لای امت و اسلامیت قرار داشت و این خود یکی دیگر از دلایل اعتبار روحانیت بود. مردم بیشتر خود را یک مسلمان میدانستند تا یک ایرانی و این به معنی آن بود که اعتبار رهبر مذهبی از رهبر ملی یا دولتی بر مراتب بیشتر بود و بیژه آنکه مردم هیچگاه احساس نکردند که حکومتها و دولتهای موقت واقعا منافع آنها را در مقابل بیگانگان حفظ میکنند.

با پیروزی نیمیند نهضت مشروطه

که نتیجه سازش بورژوازی با فئودالها و فروکش کردن شوق و شور انقلابی توده بود روحانیت وحدت خود را بصورت یک مجموعه بدست آورد، گرچه این وحدت قبلاً نیز حتی در طول اوج جنبش مشروطیت نیز بصورت آشکارا زهم نگسخته بود.

دردوران دیکتاتوری سیاه رضا خانی گرچه روحانیت تحت فشار شدید بود ولی منافع اساسی آن که با منافع مذکب و بورژوازی جوش خورده بود به مخاطره نیفتاد.

جنبش ملی کردن نفت شاهد قدرت گیری بورژوازی ایران بود.

سرمایه داری ملی که این بار با تمام نیرو برخاسته بود توانست روحانیت را بدنیال کشیده و رهبری مبارزه را بدست گیرد. جنبش رنگ ملی گرفت و نیروهای مذهبی را در چارچوب این ملی گرایی حرکت درآورد. این بار بورژوازی بود که برخلاف نهضت مشروطیت عنان رهبری را در دست داشت و روحانیت را بدنیال میکشید. فئودالها و روحانیت وابسته بدان (بخش غالب روحانیت آن دوران) که بیرون کردن امیربالیستها و استقرار یک حکومت سرمایه داری با معیارهای مدرن را مخالف مصالح و منافع خود دیدند در مقابل مصدق و نهضت به توطئه چینی پرداختند. کاشانی را از راهز را از مصدق جدا کرد و در تضعیف او کوشید و سپس از اجرای موفقیت آمیز کودتا آیت اله بروجردی با فرستادن تلگرامی برای شاه پیروزی را تبریک گفت و رژیم شاه را صریحا تائید کرد. (۳)

بحران سالهای ۴۲ - ۳۹ ناراضی وسیع عمومی را باعث گردید. فقدان یک رهبری کارگری از سویی و سازشکاری و عقب افتادگی مفرط بورژوازی ایران از سوی دیگر دست بدست هم دادند و روحانیت مبارز را پس از طی یک دوره در اس نهضت قرار دادند. از میان حوزه قم آیت الهای سربرآورد که با قاطعیت و مراحت بی نظیری شاه را بر سر منبر به محاکمه میکشید. تمام او خمینی بود، اعلامیه ها و سخنان خمینی

توده های تشنه مبارزه و دلزده از رهبران خودگمارده جبهه ملی را بدنیال خود کشید و غلبان انقلابی توده در ۱۵ خرداد منفجر شد. روحانیت که در آن زمان فاقد یک برنامه مبارزاتی و تشکیلات لازم بود دچار شکست شد. خمینی به زندان افتاد و سپس تبعید شد. رژیم به سلاخی مردم پرداخت و خونهای ریخته شده در بهاهوی انقلاب سفید و برنامه رفقا امپریالیستی شسته شد. بحران انقلابی فروکش کرد و نهضت فرار دیگری را طی کرد و به افول گرائید.

روحانیت شکست خورده و در اواس آن خمینی از تبعید شروع به مبارزه کرد. عوامل جدیدی در اثر شکست ۱۵ خرداد به صحنه آمده. این عوامل خود در تحرک روحانیت برای پی ریزی یک استراتژی مبارزاتی مؤثر افتاد. اهم این عوامل عبارت بودند از:

الف - رادیکالیزاسیون کل جنبش کسه نتیجه بلاواسطه تحولات زیربنایی و تشدید شرایط انقلاب بود مسئله سرگونی سلطنت وابسته را در دستور کار جنبش قرار داد. روحانیت مبارزه را چند کمیت کوچکی از کل روحانیت را تشکیل میداد سرگونی را پذیرفت و همراه با دیگر اقشار تن به مبارزه رودر رود داد. ترور منصور توسط فدائیان اسلام که مستقیما ملهم از روحانیون رادیکال بودند، بزندان افتادن و شهید شدن روحانیون مبارزی چون آیت اله سعیدی، منتظری، طالقانی، غفاری و.....

تبلیغ این مبارزه رودر رو بود. ب - بسبب اضمحلال فئودالیزم زمینه های تغذیه و اتکاء روحانیت از فئودالیزم کاهش یافت. فشاری از روحانیون تن به سازگاری با سیستم بورژوازی دادند. فشاری از فرهنگیان روحانی بوجود آمد که تن به کار دولتی "نجس" دادند، پشت پرل نشستن و "ما شیعین" را پذیرفتند. این عوامل باعث گشت که بخشی از خرافات و تحجرات مذهبی از سلسله مراتب روحانیت و تفکر آن تمفیه شود و زمینه های نزدیکی روحانیون را با بخشی از روشنفکران تحصیل کرده بوجود آورد.

ح - قشر جدیدی از روشنفکران مذهبی در تعارض با رژیم از یک سو و روحانیت عقب افتاده و متحجر از طرف دیگر وجود آمد. طریقه داران این موج مذهبی که شاخص آن بداشتن عمامه و عبا است در جنبش ملی کردن نفت از قبل شکل گرفته بود، افرادی چون بزرگان دست به تفسیرات "علمی" از مذهب زدند. در دوران پس از آغاز فرم و قیام ۱۵ خرداد این موج به سرعت رادیکالیزه شده و برداشتهای نوینی از مذهب به اراده دادند. شریعتی و بازخیره سازمان ماهدین طیفهای مختلف این موج نوین بودند که حتی دست به مبارزه مسلحانه زدند و هریک دست به خانه تکانی عظیمی در اندوخته سنتی تشیع زدند. حملههای صریح شریعتی به روحانیت ارتجاعی نمودار این حرکت نوین بود. اقبال عمومی روشنفکران و جوانان از این موج، عکس العمل روحانیت را در سراسر سامان دادن به اوضاع خود، تدوین یک برداشت جدید و تحرک تازه باعث میشود. در واقع روحانیت در مقابل یک رقیب خودی به تکاپو افتاد.

د - اگر موج نوین مذهبی غیر روحانی یک رقیب خودی بود، مارکسیسم انقلابی یک رقیب غیر خودی تلقی شد که به سرعت در میان روشنفکران و جوانان در حرکت بود. این رقیب حتی بخشهایی از رقیب خودی را نیز بدنبال میکشید. اگر این رقیب تازه رهبری مبارزه با رژیم را بدست میگرفت اعتبار و روحانیت به خطر می افتاد، لذا کلیه نیروهای روحانیت به تلاش افتادند تا دست از تخریات آخوندی بردارند، برنامهای سیاسی وایدئولوژیک خود را با خط کشی با مارکسیسم تدوین نمایند و با تکیه برارشیه مبارزاتی خرداد ۴۲ رهبری مبارزه با رژیم را بدست گیرند.

در آستانه برآمد نوین جنبش نوادهای و شکل گیری موقعیت انقلابی در جامعه موقعیت روحانیت در مقابل به با رقبای دیگر حاکی از تفوق آشکار است. فقدان یک رهبری پرولتری که ناشی از حاکمیت دیکتاتور و بی برنامگی کمونیستها بود این آلترناتیو

را عملاً زمیندار بدر کرده بود. بورژوازی لیبرال با سازشکاریها و بندوبستهایی فراوان و تکیه بر تضادهای درون هیئت حاکمه و امپریالیستها رشتههای پیونده را با تودههای زحمتکش بریده بود. روحانیت با اتکا بر ارشیه مبارزاتی ۱۵ خرداد، فعالیت سیاسی قابل ملاحظه پس ۱۵ خرداد وزنده نگهداشتن ارتباط سیاسی با توده، در دست داشتن یک ارتش وسیع تبلیغی و ترویجی که تا اقصی نقاط ایران کشیده شده بود، اتخاذ یک برنامه رادیکال در سرنگونی سلطنت وابسته با تکیه بر اکثریت محروم جامعه و برنامه فرسایشی برای ارتش توانست بر زمینهای کهنه توده ها در خلسه و آرزو در خلسه در آن راه می پیمودند و رهبری بلامنازع را بدست گیرند.

۲ - ترکیب طبقاتی قشر روحانیت بطور کلی تازمانی که سیستم مستقر در ایران یک سیستم فئودالیستی مستعمره بود روحانیت ایران از لحاظ پایگاه طبقاتی بطور عمده بر فئودالها و قسما بر بورژوازی و خرده بورژوازی در حال رشد ایران تکیه داشت. پس از آغاز سلطه مجدد امپریالیسم پس از کودتای ۲۸ مرداد و تغییراتی که در ساخت نظام جامعه آغاز گشت با عقب نشینی تدریجی فئودالیسم و ایجاد گسترش بورژوازی کمپرادور روحانیت ایران نیز نمیتوانست از تأثیرات این فراشد در نظام جامعه بی بهره بماند. فئودالها تحت فشار بودند تا در خدمت گسترش سرمایه داری وابسته قرار گیرند. بورژوازی ملی نیز به دایره وابستگی فرو می غلطید و از لحاظ سیاسی توان مبارزه جدی را نداشت. کمپرادورها با حمایت امپریالیسم کلیه زمینههای اجتماعی را به تدریج قبضه می کردند.

تأثیر مستقیم این تحولات در روحانیت آن بود که قشر وابسته به فئودالها (روحانیون مرتجع) پایه صف اقشار دیگر رانده شدند و پایه مدیحه گوئی از سیستم نوین دولتی پرداختند. اقشار وابسته به بورژوازی ملی

روحانیت نیز سرنوشتی مشابه بورژوازی ملی پیدا کردند. نتیجه آنکه از لحاظ ترکیب طبقاتی روحانیت در آستانه اعلام و اجرای طرحهای امپریالیستی انقلاب سفید عمدتاً به بورژوازی شهری و سنتی و بورژوازی تجاری و بازاری تکیه داشت. این اقشار به درستی از انقلاب سفید شاهانه هراس داشتند. از طرف دیگر انقلاب سفید میکوشید تا روحانیت را در حوزههای اجتماعی دیگر نیز مجبور به عقب نشینی کند. جنگ انداختن تدریجی به اوقاف و مساجد و تکیا، دولتی کردن و کنترل برنامه های روضه خوانی و عزاداری، تحت کنترل درآوردن حوزههای علمیه و بورشهای با برنامه های بودجه سعی در استیلا بر جامعه روحانیت و مهار زدن بر آنرا داشت. این اقدامات نیز راه تنفس روحانیت را تنگ میکرد و میدان به نارضائی میداد.

تفاوت روحانیت مبارز ۱۵ خرداد با رهبری روحانی جنبش مشروطه در این بود که در خرداد ۴۲ روحانیت عمدتاً برخرد بورژوازی تکیه کرد و روحانی جنبش مشروطه بر بورژوازی (۴) و این تغییر در تکیه گاه اجتماعی را می توان در برابر موضع های ضد امپریالیستی خمینی که به منظور جلب خرده بورژوازی صورت میگرفت مشاهده کرد.

روند گسترش سرمایه وابسته پس از فرم ادامه یافت و به گسترش صفوف خرده بورژوازی که نتیجه مستقیم اضمحلال جامعه روستائی و آوارگی دهقانان بود انجام میداد. روحانیت امروز ایران بطور عمده در میان خرده بورژواها، کسبه، دکانداران، کارمندان پائین رتبه بخشهای خصوصی و دولتی نفوذ دارد. و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی همسنگ و هم طراز آنهاست. (۵). این نزدیکی در پایگاه طبقاتی به روحانیت مبارز را به اتخاذ مواضع ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی و دوری از مواضع سازشکارانه واداشت. بقول لنین: "جراکش روستا این پاسبان سخت کیش رسمی نشان داد که بیشتر طرفدار دهقان است تا بورژوازی لیبرال؟"

ربرا کشیش روستا ناکزیر است دوش به دوش دهقان زندگی کند، به هزار و یک دلیل به او منگی باشد و گاه مثلاً زمانیکه مانند دهقان خرده مالیک روی زمین کار میکند، در پوست دهقان فرو میرود پس اوضاع به قراری میشود که ارتجاعی ترین کشیش خیانت پلنگه دهقانان به نفع بورژواها را بیشتر از آن استاد و حقوقدان چیز فهم برخوردار می‌یابد. "۱۹۵۸، این بیان به این معنی نیست که بین روحانیت متکی به افشار صانی با بورژوازی لیبرال ایران دیوار چین حائل است، برعکس پس از پیروزی قیام امکان سازش در برنامه و پلتفرم سیاسی و اقتصادی مابین این دو به مراتب افزایش می‌یابد. بشکلی که در اغلب موارد به سوسیالیزم ایران روحانیت متکی به افشار صانی را بدینا لکشفیده و برنامه‌های خود را با تحمیل می‌نماید. این نتیجه ضعف خرده بورژوازی ایران در جلب کادرها و مهره‌های تحصیل کرده و روشنفکری است که اساساً تحت تاثیر فرهنگ بورژوازی غرب حاضر به دادن به انحمارطلبی‌ها و تحجرات روحانیت قشری نیستند. در نتیجه این بحث که دفاع از رهبری روحانیت در مقابل بورژوازی لیبرال استراتژی نیروهای چپ میباشد حاکی از اپورتونیسم و فسفطهای است که تنها از حرب تنوید بر می‌آید. چپ ایران هیچگاه نباید از پیش استراتژی خود را در همیاری با جناح رهبری روحانیت و با بورژوازی لیبرال حاکم تعیین کند، چرا که تعیین این استراتژی به معنی قایل شدن به آسکارت و جهت گیری‌های کاملاً متفاوت بین خرده بورژوازی فوقانی و بورژوازی لیبرال ایران است. چیزی که واقعیت همین چندماه پس از قیام نادرستی آن را بشوشت رسانیده است. این دوتنرو به دفعات ثابت کرده‌اند که در رابطه با خواسته‌های زمختشان و خلفا یکران و یکدل به معارضه برخاسته‌اند. سکوت آشکار و با معنسی بورژوازی لیبرال ایران در قبضه انحمارطلبی‌های ضددموکراتیک نیروهای قشری و تجاوز به آزادیهای

دموکراتیک نشانه دیگری از ایستادن اختلاف نامیمون است. ۳ نفوذ توده‌ای، میزان شکل و انسجام، برنامه سیاسی (دموکراتیک) و اقتصادی و برخورد روحانیت با امپریالیسم. امروز پس از پیروزی جنبش مردم درواژگونی سلطنت و ایستاده، روحانیت رهبری بلا مناراع را بدست گرفته است. روحانیت و در رأس آن خمینی از حمایت پیدریغ توده‌ها برخوردار است. افکار و برنامه‌های خود را کمابیش فرموله کرده، تشکیلات و سلسله مراتب قشسری را تا حد امکان بازسازی نموده و تا حد مقدور و حدت قشری خود را به مثابه یک مجموعه حفظ کرده است. تاثيراتي که به قدرت رسیدن روحانیت پس از سرنوشت سیاسی جامعه دارد بسیار پر اهمیت است. خط مشی و برنامه می‌تواند روحانیت عنصر مهمی است که می‌تواند در مقاطعی تاثيرات تعیین کننده در شکل تحولات سیاسی جامعه بگذارد. این تاثيرات بویژه با نفوذی که شخص خمینی بین توده‌ها دارد معنسی می‌یابد اهمیت شخصیت خمینی تنها از زاویه نفوذ وسیع او در بین توده‌ها نیست بلکه شکل و یکپارچگی و انسجام جامعه روحانیت نیز تا حدودی پیادای در شخصیت خمینی نهفته است. شاید حتی در شرایط حاضر سرنوشت جنبش در این مقطع تا حدودی به خمینسی وابسته باشد. بهر رو از با یبسی از موقعیت قشر روحانیت، امروزه بدون در نظر گرفتن نقش خمینی اشتباه فاحشی است. بنظر میرسد که گذشته از منافسع مشترکی که بخشهای مختلف این قشر را بهم متصل کرده و آنها را در یک صف قرار میدهد (روحانی سازی و اعمال حاکمیت سیاسی مستقیم و غیر مستقیم بر دولت و مردم) بخشهای مختلف روحانیت در مورد برنامه‌های سیاسی (دموکراسی) و اقتصادی جهت گیریهای مختلفی داشته باشند، خمینی، طالقانی، شریعتمداری در واقع بیانگر سمت گیریهای متفاوتی در درون قشر روحانیون هستند. جناح خمینی (منتظری، بهشتی، مفتاح، رفسنجانی،

۵۰۰۰) که جناح غالب و با قدرت روحانیت است (م) میخواد اسلام را در کلیتش درجا - مع پیاده نماید. اسلام به تعبیر این جناح ولایت فقها از یک سو و انکار دموکراسی بورژوازی و سوسیالیسم از سوی دیگر است. ولایت فقیه از نظر اینان به معنی تخصیص حق انحصاری تفسیر قوانین الهی به روحانیت گسترش احکام شرع در کلیه شئون سیاسی - قضائی جامعه در لوای حکومت اسلامی و رسیدن به جامعه عدل اسلامی است. در این سیستم قانونگذاری مقید به شریعت بوده و زمامداری علما از طریق حاکمیت شورای مراجع بر مجلس یعنی شکل غیر مستقیم متحقق میگردد. "فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیمها به قانونگذاری میپردازند در صورتیکه قوه مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قوه مقننه است. هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمیتوان بمورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل میدهند مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب میدهد. "اسلام همانطور که قانونگذاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است. "ولی امر" متمدی قوه مجریه است. "ولی الامر" بعد از رسول اکرم ائمه اطهارند. پس از ایشان فقهای عادل عهده دار این مقامات هستند. "خمینی" بدین ترتیب بیرواضح است که برنامه این جناح چیزی جز دخالت مستقیم سلسله مراتب روحانیت در امور قانونگذاری و اجرائی نیست. این برنامه که جناح های دیگر را نیز با میل یا ترو شوئی به دنبال میکشد در تضاد با دموکراسی بورژوازی و حق حاکمیت مردم است.

روند حرکتی انحصارطلبانه این جناح با سوء استفاده از حسن ظن توده‌ها به تدریج با روی اساسی ترین اصول درخواستی مردم در طول انقلاب ملی گذارد. این روند در آینده پس از فرو نشستن کرد و غبارها و فروکش ششور انقلابی بوده به عاملی اختناق‌بی تبدیل خواهد شد. حملات و یورشهای این جناح به مواضع جنبش چپ می‌تواند جامعه را تالیه یک تعارض آشکار داخلی ببرد. در صورتیکه این تعارض بوقوع نپیوندد، برنامه‌های ضد دموکراتیک این جناح پس از رفتن خمینی وطنی شدن دوران برزخی فعلیسی امکان به قدرت رسیدن جناح‌های لیبرال روحانیت را زیاد خواهد کرد. اگر جناح غالب روحانیت انحصارطلب بوده و تن به دموکراسی و مردم سناوری نمیدهد در عوض خواهان تعدیل توزیع ثروت در جامعه سرمایه‌داری با حفظ اساس این نظام (مالکیت خصوصی برابر تولید) است ولی جناح وابسته به سوزواری لیبرال روحانیت بطور آشکار با همین تعدیل در توزیع ثروت نیز مخالفت می‌ورزد. تضاد موجود بین این دو جناح در مورد برخورد به دموکراسی و حقوق سیاسی توده‌ها که غالباً به سازش و ساخت و پاخت میکشد در پیوند تنگاتنگی با برنامه اقتصادی و جایگاه طبقاتی این نیروهاست. دموکراسی ادعائی جناح شریعتمداری چیزی جز فریب و تحمیل صرف توده‌ها برای ندادن همان تکه نان خیراتی که خمینی می‌خواهد به خیال خود برای تعالیسی اسلام به مردم بدهد نیست (۷). این صف کشی در مورد برخورد به دموکراسی و برنامه اقتصادی در این مرحله از جنبش برخورد این جناح را با سایر نیروهای سیاسی جامعه بفرنج کمرده است. خمینی هر روز و تقریباً در هر سخنرانی به حقوقدانان و سوزواری روشنفکران لیبرال و آزاده و جریانهای رادیکال و چپ حمله می‌برد و حاضر نیست کوچکترین عقب‌نشینی را در رابطه با این نیروها بپذیرد. بهشتی از پشت تریبون حزب جمهوری اسلامی خواهان به محاکمه کشیدن نزیه می‌شود و رادپو

تلویزیون بمثابة ارگان این جناح شدیدترین حملات را به نیروهای مخالف می‌نماید. در عوض شریعتمداری در کنار تفقد از لیبرالهای "غربی" در مورد نیروهای چپ و رادیکال سکوت کرده است. این سکوت که البته تاکتیکی است در واقع به معنای بازگذاشتن این نیروها در حمله مشروط به خمینی است. البته تا آنجا که وحدت کلمه وصف مشترک روحانیت دارای شکاف آشکار نگردد. مانورهای حزب جمهوری خلق مسلمان و گفته‌های دو پهلوی خود شریعتمداری در مورد مسائل مورد بحث جامعه مانند رفرا ندم مجلس مؤسسان و ... نمودار این حرکت اند. در اینجا اشاره‌ای در مورد طالقانی ضروری می‌نماید. طالقانی که عمدتاً در بین روشنفکران و تحصیل کرده‌ها صاحب نفوذ است خواهان تعبیری امروزی تر از اسلام می‌باشد. اصرار طالقانی در مورد شوراها و واگذاری حق تصمیم‌گیری به زحمتکشان او را بیشتر یک شخصیت سیاسی جلوه میدهد تا یک شخصیت روحانی. بهیهوده نیست که او در بین خود روحانیون تنها دارای شخصیتی "قابل احترام" است. فقدان مواضع مشخص و مبهم کوئی‌های او نه غالباً بخاطر "مصلح" جنبش انجام می‌گیرد یا عث شده است که جناحهای مختلف بویژه جناح خمینی کمال سوء استفاده را از او و شخصیت مبارزاتی‌اش بنمایند. این است که او سر از تلویزیون قطب زاده در می‌آورد اما فقط برای تفسیر قرآن. طالقانی نتوانسته و یا نخواسته است که نیروهای همفکر خود را بعنوان یک جناح سازمان دهد. نقش او امروزه بیشتر از هر چیز نقش یک میانجیسی است تا نیروهای مختلف، حتی چپ ناراضی و کله‌مندی خود را با استعانت از او ابراز کنند. از نظر کلی جایگاه جناح غالب و مغلوب روحانیت در تعارض آشکار با چپ و وحدت در دراز مدت با سوزواری است. هرچه پروسه گسترش صفوف و قدرت چپ و جناحهای رادیکال جنبش

شدید شود، جایگیری جناحهای فوق در موقعیت ذکر شده تسریع خواهد گشت. در برخورد به امپریالیسم نیز دو جناح عمده روحانیت در چارچوب حرکت عمومی طبقاتی خود واکنش نشان میدهند. برخورد جناح خمینی همان برخورد لایه‌های بالایی خرده بورژوازی است. بسر خوردی عمیق، بدون شناخت و غیر سر سیستماتیک ولی عموماً ضد امپریالیستی (۸). برخورد جناح لیبرال نیز بهمان ترتیب سازشکارانه، مماشات طلب و فاقد خلعت عمومی ضد امپریالیستی است.

۴ - مؤخره

شریعتی یکبار گفته است که خلعت‌های عالی تشیع علوی در تعارض با قدرت حاکم ظاهر میشود و هرگاه که تشیع به قدرت رسیده است به فساد و تباهی افتاده است (تشیع صفوی). صرف نظر از صحت این گفتار یک نکته قابل بررسی است که تشیع و روحانیت که قرن‌ها در حاشیه قدرت سیاسی جامعه بسر برده و حتی از آن دوری جسته است، روحانیتی که عملاً سیاست و مذهب را جدا میدانسته و عمدتاً در خلوت حجره‌ها به تفسیر و تاویل احکام و احادیث می‌پرداخته است، روحانیتی که حتی تصور کسب قدرت سیاسی را نمی‌کرده امروز قدرت سیاسی را بدست آورده، از حمایت توده‌ای برخوردار است و میخواهد جامعه ایده‌آل‌ش را بنا نهد. این دگرگونی عظیم در رابطه با قدرت سیاسی و بالا آمدن از فرود به اوج چه تغییراتی در نهادهای روحانیت خواهد گذارد؟ چه تغییراتی در مناسبات بین روحانیت و توده پدید خواهد آورد؟ بحرانهای سیاسی و اجتماعی آینده روحانیت را در بر خواهد گرفت؟ اگر این بحرانها بوجود آید چه تحولاتی در پندارهای مذهبی توده بوجود خواهد آمد؟ هرچه پیش‌آید یک چیز قطعی است و آن اینست که روحانیت تشیع یک نقطه عطف تاریخی را طی کرده است، تحولاتی نهادها و روابط متقابل بین روحانیت و توده و پندارهای اعتقاداتی مردم را دچار دگرگونی‌های

عظیمی در این موارد خواهد کرد. شاید روحانیت کلیسا بدرستی مذهب را از سیاست جدا نمود و شاید روحانیت شیعی با درمیان تله‌ای به فراخی نفی بنیانی مذهب می‌نهد. بهررو همان طوره گفته شد آنچه قطعی است دگرگونی‌های عظیم است. اینک به جریخ تحولات به چه سو خواهد بود تا حدود زیادی در گرو برد تاءثیر و کارائی نیروهای رادیکال بویژه نیروهای سوسیالیستی است.

(۱۱) - این ویژگی روحانیت یعنی عسدم داخله و شرکت در امور جاری کسه در گذشته باعث تقویت نفوذ روحانیت در مقایسه با دولتیان می‌شد امروزه در جمهوری اسلامی شکل جدیدی یافته است. روحانیون تشنه قدرت بسرعت مشاغل اجرایی را علی‌رغم گفته خمینی قبل از پیروزی انقلاب قبضه می‌کنند، مشاغل دولتی علنی روحانیون مانند معاونت وزیر، سفیر و غیره در کنار نفوذ غیر مستقیم روحانیون در امور دولتی بای آقایان را بجنبه سیاست روزمره مملکت و مسئولیت‌های آن باز کرده و الاجرم آنها را درافت و خیرها و فرار و نشیهای آن دخیل خواهد نمود. این دخالت عوارض ناکوار خود را طبعاً "بدنیا خواهد آورد، عوارضی که به روحانیت خواهد آموخت که تنها کسی اشتباه نمی‌کند که عمل نمی‌کند. اتفاقاً "بورژوازی حاکم هم خواهان همین است بورژوازی لیبرال می‌خواهد به روحانیت بفهماند کسه "ارشاد" کردن چیزی جز بائی کود نشستن نیست پس روحانیت را بدخل کسود می‌کشاند تا آقایان بفهمند که بایستی زودتر از آنکه چهره قدیمی و روحانی و خطا پذیریشان خدشه دار شود فلنگ را ببندند و کار را به یقه فقیدهای کراوات پوش بورژوازی و کارکنان تکنوکرات آنها واگذارند، این نکته ظریف را البته برخی از روحانیون دریافته‌اند، طالقانی علناً "روحانیت را دعوت به بازگشت به مساجد می‌کند ولی روحانیت بیش از اینها دوری از قدرت را تحمل کرده است که امروز چشمهایش را بتواند باز کند.

(۲) - کنش و واکنش‌های درونی جامعه روحانیت در طول انقلاب اخیر ایران نیز بی‌شبهت به دوران مشروطیت نیست. جامعه روحانیت ایران در آستانه و در طول بحران انقلابی بر سر نهاد سلطنت دارای مواضع یکسانی نبود. خمینی با قاطعیت سرنگونی سلطنت را مطرح می‌کرد و شریعتمداری خواهان دادن فرصت به دولت شریفامامی بود، دو برنامۀ متفاوت در مورد جهت و اهداف جنبش طرح شده بود که با هم تعارض آشکار داشتند. این فقط یک نمونه است در جای دیگر آیت‌اله خوئی فرستاده فرج را می‌پذیرد و پول کلانی دریافت می‌دارد تا از این طریق پایه‌های لرزان سلطنت پهلوی را مستحکم نماید. این همه تضاد آشکار در جامعه روحانیت اما در سطح علنی مطرح نمیشود، دست‌بالا خمینی به شیوه‌ای بسیار کنک و نامفهوم، بشکلی که فقط اهل فن می‌فهمند به آیات عظام هشدار می‌دهد و جالب آنکه پس از پیروزی قیام دوباره روابط مودت و دوستی قبمابین برقرار می‌گردد شوکویی هیچ اتفاساق نیفتاده است البته این ظاهر قضیه است تضادهای درونی (طبقاتی) جامعه روحانیت کماکان پابرجاست، غرض فقط یادآوری این نکته است که این تضادها بندرت علنی شده و در اکثریت قریب به اتفاق موارد تحت الشعاع "وحدت کلمه" روحانیت قرار می‌گیرد.

(۳) - عناد با دموکراسی بورژوائی از طرف روحانیت بسیار طبیعی است چرا که پذیرش این دموکراسی بمعنی دست‌شستن از امتیازاتی است که روحانیون به آسانی از آن نمی‌گذرند، دشمنی با دموکراسی بورژوائی در قالب غریزدکی، ارزش‌قائل شدن برای مبارزات ملی مدق، دموکراسی و دموکراتیک را فریب دانستن، همه ریشه در نهادهایی دارد که بازمانده روابط ما قبل سرمایه‌داری است و خمینی و بخش اعظم روحانیت در تار و پود آن گرفتارند.

(۴) - در اینجا و موارد متعدد دیگر منظور از روحانیت بخش فعلاً مسلط آن است و کرئه تردیدی نیست که بسیاری

از روحانیون تکیه اصلی را بر بورژوازی دارند و از آن الهام می‌گیرند و نه از خرده بورژوازی.

(۵) - بخشهای بالایی روحانیت به ترتیب در میان افشار بالایی خرده بورژوازی (بازاریان و تجار و کسه کم سرمایه) و بورژوازی متوسط (سرمایه‌داران، تجار و بزرگ صاحب‌نفوذ و حیثیت‌استه تضادهایی که امروزه در جامعه روحانیت به چشم می‌خورد ناشی از همین اختلاف و سلیقه طبقاتی است این اختلافات در اکثر موارد به نفع سلسله مراتب روحانیت و حفظ یکپارچگی آن "حل" می‌گردد.

(۶) - این جناح صاحب وسیع‌ترین نفوذ توده‌ای است گذشته از نفوذ وسیع توده‌ای این جناح در خود روحانیون بخصوص طلاب و وعاظ جوان قم و سایر شهرستانها که غالباً فعال‌تر و پراثرتر از روحانیون "جا افتاده" اند دارای بیشترین اعتبار است حزب جمهوری اسلامی، سازمان نظامی مجاهدین انقلاب اسلامی، کیهان و تاحدزیادی اطلاعات و قشر وسیعی از روشنفکران و دانشجویان سیاسی متشکل و فعال، و انجمن‌ها و هیئت‌های انضامی و ۵۰۰ زیر نفوذ این جناح اند.

(۷) - این رسته‌ای "دمکراتیک" از جهتشی ناشی از ضعف پایه تشکیلات هم هست کسه حضرات آیت‌اله را مجبور به گرفتن قیافه "مظلوم" می‌کند. عمده نیروهای جناح لیبرال روحانیت در آذربایجان و جمعیت‌های آذربایجانی است در واقع نفوذ شریعتمداری در آذربایجان انعکاس غیر مستقیم مسئله ملی خلق ترک است که بعلت فقدان آلترناتیو جدی اجباراً - و قطعاً موقتاً - حول فعالیت و برنامه اومت مرکز شده است شریعتمداری با دادن فتوای عدم طرح مسئله ملی آذربایجان نشانگری دو هدف با یک تیر را می‌کند، از یکسو مسئله خلق ترک را مسکوت‌گسدارده‌واز اینطریق به بورژوازی لیبرال ییاری می‌رساند و از طرف دیگر با مسکوت‌گداردن مسئله ملی، امکان‌بهرجریان‌فقدان بقیه در صفحه ۱۰

درباره

انتخابات شوراها

سرانجام پس از ماهها هابهایی تبلیغاتی رسانه‌های خبری و سخنرانی - های ایدئولوکیهای رژیم کنونی در باب عدم تعارض ولایت فقیه و نظام شورائی ، انتخابات شوراها شهر هفته گذشته صورت گرفت . نتیجه این انتخابات سند بزرگ شکست رژیم و رسوائی بیسابقه آن در انظار توده‌های مردم بود . این انتخابات در واقع آئینه تمام نمای ناتوانی و پوسیده‌گی سیستم حاکم و بی - اعتمادی عمیق مردم نسبت به دستگاه دولت میباشد . شکست انتخابات به اصطلاح شوراها ساخت و پرداخته فقها نشان میدهد که حکومت جمهوری اسلامی از زمان قیام تا کنون تا چه حد در میان توده - های مردم منفرد شده و در واقع از چه مقدار "اعتبار" سیاسی برخوردار است . بهتر است نخست تفسیر ما چرا را از زبان خود حکام فعلی بشنویم . هاشم صباغیان وزیر کشور مسئول اجرای انتخابات در توضیح علل عدم استقبال مردم از انتخابات شوراها میگوید "استقبال مردم برای شرکت در این انتخابات خوب نبود و این ناشی از عدم آگاهی مردم به نقش شوراها شهر است و این - نا آگاهی مربوط به فرهنگ ما است" جل الخالق - مثل اینکه وزیر کشور فراموش میکند که جقدر روی حقانیت آراء همی - مردم "نا آگاه" و "بی فرهنگ" رمانیکه مسئله رفرا اندم جمهوری اسلامی ۸ مساه پیش طرح شده بود تبلیغ میشد . ایشان فراموش کرده اند که طی ۸ ماه گذشته در پرتو فرهنگ و معارف حکومت جمهوری اسلامی ، مردم میبایست پیش از زمان طاغوت به فرهنگ عالیه اسلام و آگاهی - های سیاسی دست یافته باشند و نتیجه این تعالی فکری میبایست که حداقل در شور و هیجان و استقبال بیشتر آنان از برنامه های "جمهوری اسلامی" و از جمله انتخابات اخیر آن منعکس شده باشد و نه بر عکس . اتفاقا نتیجه این انتخابات

نشان دهنده این واقعیت بود که علیرغم تبلیغات بوج و ترهای "مستضعف" فریب ، مردم تا چه حد به ماهیت واقعی دولت فعلی پی برده و از اعمال آن آگاهی و شناخت پیدا کرده اند . الفاظ پر آب و رنگ و ارقام دور از واقعیت ۹۹ درصدی که رژیم در توجیه مردمی بودن انتخابات گذشته مادر میکرد امروز مخ خود این دولتمداران را میکینند . ترسیم منحنی شرکت مردم در سه انتخابات گذشته حتی با استناد به آمار و اقوال سخنگویان دولت کنونی نشان میدهد که آنچه که در گذشته پایه توده ای رژیم نام گرفته بود سرعت و به شدت بیسابقه ای رو به تخیر به هوا است . بنابه ادعاهای سخنگویان دولت ۲۲ میلیون نفر در رفرا اندم جمهوری اسلامی و ۹ میلیون در انتخابات مجلس خیرکان شرکت کردند . لیکن تا کنون هیچ نوع ارقامی در رابطه با انتخابات شوراها شهر اعلام نشده - سؤال اینست که آیا رقم شرکت کنندگان در انتخابات آخر به یک میلیون نفر هم میرسد ؟ انتخاباتی که افتضاح آن تا بدان حد رسید که حتی حزب جمهوری اسلامی نیز به مخدوش بودن آن بالاجبار اعتراف کرد . انتخاباتی که اکثریت شکننده مردم از آن استقبال نکردند و آنها نیز که به پای صندوق رفتند ماهیت جریان ریا - کارانه مسئولین امور را دیدند ، البته بهتر از این هم نمیشود . دعوای جناحهای حاکم و افتضاح انتخابات تا بدان جا رسید که باخیره دولست در بسیاری از شهرها انتخابات را باطل اعلام کرده . در بسیاری از نقاط مختلف مملکت ، مردم با پاسداران و مقامات دولتی درگیر شدند که به خونت و جرح و قتل انجامید . در بسیاری از شهرها مردم با برگزاری راهپیمائی ، تظاهرات و تحصن خواستار ابطال انتخابات و انحلال شورای شهر شدند که البته بسا تهاجم جریانات معلوم الحال "حزباله"

به خون کشیده شد ولیکن مردم دست از مبارزه و مقاومت برنداشتند . دعوای مشهور حزب جمهوری اسلامی و وزارت کشور علاوه بر اینکه خود گویای حاکمیت سیستم تقلب و فساد انتخابات است گویای این واقعیت نیز هست که در بسیاری از نقاط کاندیداهای حزب حاکم انتخاب نشدند . شرح این نمایش کمدی از زبان طرفین ماجرا شنیدنی است . حزب جمهوری اسلامی : " ۳۰۰ روز جمعه انتخابات شوراها در شهرستانها برگزار شد . و آنچه امیدها که در دل مردم پس از سفارشات امام و بیانات آیت اله منتظری و توصیه های مرحوم طالقانی و نویده های حزب جمهوری اسلامی بوجود آمده بود تا مردم از میان خود بهترینشان را انتخاب کنند و رفق و فتق امور شهرشان را با شناخت کامل به مسائل جاری خود بدست گیرند همه بر باد رفت و در بعضی نقاط به بایس میل گردیده ۳۰۰ متا سفاهه در بسیاری از شهرستانها مردم استقبال گرم و شایسته ای از این انتخابات نمودند و گزارشها و شکایتی که تاکنون واصل شده است حاکی از نامرتب بودن انتخابات ، اعمال نفوذ بعضی مقامات مسئول فرمانداریه ها و استانداریه ها و وزارت کشور و رفتار غیر قانونی مستقیم و غیر مستقیم آنهاست . " و پاسخ وزیر کشور : " من رسما به حزب جمهوری اسلامی اعظم میکنم که کادر برگزارکننده انتخابات شوراها شهر همان استانداران ، فرمانداران و کسانی بوده اند که انتخابات رفرا اندوم جمهوری اسلامی و انتخابات مجلس خیرکان را سرکشیار کردند . حزب جمهوری اسلامی باید پاسخ دهد که چرا انتخابات مجلس خیرکان مخدوش نبود ولی انتخابات شوراها شهر مخدوش بوده است . این را هر خواننده می تواند بفهمد که دلیل ادعای "مخدوش بودن" ناشی از چیست ؟ اگر به افراد

دیکتاتوری قانونی

مثل معروفی است که میگویند: "کریه مرده را چوب نمی زنند". مجلس خیرکان - با به تعبیر درست مردم کوچه و بازار "مجلس خفکان" - مرده ای است که شاید حاجتی نباشد درباره اش سخن گفت. افتتاح این مجلس را تنها میتوان با مجالس قذبی "آریامهر" تشبیه کرد که مردم، با نوعی شوخی، لطیفه و از همه مهمتر بی تفاوتی و جدی نگرستی جار و جنجال های تبلیغاتی دستگاه های ارتباط جمعی در حول و حوش جلسات نسبت به آن عکس العمل نشان میدادند. هر چه مجلس سه ساخته آریامهری ظاهر جدی تری بخرد می گرفت، بهمان نسبت بی تفاوتی و ناپاوری بحق مردم افزایش می یافت و عاقبت هم دیدیم در بطن همین ناپاوری به استعداد، چگونه قیاسم خونین مردم علیه ستمگران نظام پیشین شکل گرفت.

امروز هم در مورد مجلس خیرکان وضع بهمان روال گذشته است. علیرغم جار و جنجال های مد و سمای جمهوری اسلامی و دیگر ارکان های تبلیغاتی رژیم، مجلس خیرکان در دهی مردم مرده است. آنرا جدی نمیگیرند. گانشال ۲ تلویزیون کانال تفریح مردم شده است. مسئولان امر نبریا نمیخوانند و بیای نمی خواهند که ببینند و بشنوند. و آن می توانستند در سر هر گذر و محفلی میران باور مردم را نسبت به کار این مجلس دریابند. بهر حال آنچه که ضرورت پیش کشیدن این مقاله را ایجاد کرد، مصوبه اخیر این مجلس است که نشان میدهد، حضرات "خیره" نمی توانند سر مویی را فراتر از ترک بینی نشان بدهند. بعد از تصویب "وئیت فقیه" و خرعبداتی دیگر در باب سفت کردن پیچ و مهره های دیکتاتوری فقیها، چشم همه آرا دیخواهان به جمال "شاهکار" دیگر "خیرکان" روشن شد. اصل ۸۷ در مورد "وظایف و اختیارات رهبری" را می بینیم.

مجلس خیرکان پس از ۴۰ ساعت بحث در کمیسیون های مشترک و ۲ جلسه علنی قانونی را به تصویب رساند که طبق آن مجال و فرصت کافی در اختیار هر خود - کامدای که بخواهد آزادی را "قانونا" بخون کشد، گذاشته میشود. کویی که همه حضرات عقلشان را روی هم ریخته اند تا همه اختیارات شاه مخلوع را اینبار توسط "قانون" و یا "قانونا" به مقام شامخ رهبری تفویض نمایند و توکویی - مبارزهای که طی آن مردم بساط دیکتاتوری تنگن پهلوی را درهم گویند، منبایش "قانونی" و یا "غیرقانونی" بیرون دیکتاتوری بوده است و با دیکتاتوری شاه که از اختیارات نامحدود وی در امور جاری مملکت نشأت می گرفت، بدین دلیل مذموم بود که این اختیارات را بطور "غیر قانونی" تصاحب کرده بود. درحالی که آنچه خمیرمایه مخالفت و قیام یک پارچه مردم علیه رژیم شاه کش خود این اختیارات بود نه "قانونی" بودن و با "غیر قانونی" بودن آن.

و از طرف دیگر امر بخود قانونگذاران "خیره" اشتهیه شده است که گویا مردم احمقند و نمیتوانند بفهمند که آنچه را که در ۶ ماده و پنج بند در مورد اختیارات و وظائف رهبری بسسه تصویب رسانده اند، در واقع چیزی نیست جز تجدید بنای سامان فرو ریخته نظام پیشین. چرا که، مطابق اصل ۸۷ اختیاراتی که به مقام رهبری تفویض میشود، جمعی در چارچوب امکانات و اختیارات نامحدود دیکتاتوری خودکامه است که می تواند، همه حقوق اجتماعی و اساسی مردم را "قانونا" سلب نماید که این خودکامگی حتی، حقوقی را که مطابق اصول قبلی به مردم داده شده است، نیز شامل میشود. بعبارت دیگر اگر مردم، یعنی همانهایی که مبارزه بسطی برای سرگونی رژیم فاشیستی پهلوی را سه پیروزی رساندند، فردی را بعنوان رئیس

جمهور انتخاب نمودند، رهبر می تواند، بدلیل ندیدن ملاحظیت (که صفت کشداری است و قابل تغییر از دیدگاه همسای

متفاوت) در فرد مذکور، او را از این مقام خلع نماید. بعزوه کلیه امور دفاعی و عزل و نصب افراد کشوری و لشکری نیز در اختیار رهبر گذاشته میشود تا جائیکه از کلیه مقامات مهم ارکان های مختلف دولتی، چیزی جز عنوانی

تو خالی باقی نمی ماند بهتر است که این مصوبه را یکبار دیگر مرور کنیم تا به میران خیانت خیرکان، در بی ریزی یک "دیکتاتوری قانونی" بیشتر پی ببریم. بعقیده ما متن این مصوبه از هر تفسیری در باره آن گویا تر است.

مطابق اصل ۸۷، رهبری دارای این اختیارات است:

- ۱- تعیین فقهای شورای نگهبان.
- ۲- نصب عالیرین مقام قضایی کشور.
- ۳- فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر:

الف - نصب و عزل رئیس کل ستاد مشترک.

ب - نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

ج - تشکیل شورای عالی دفاع ملی مرکب از هفت نفر به شرح:

رئیس جمهور (که مطابق بند ۴ پس از انتخاب توسط مردم باید حکم ریاست جمهوری وی با مضای رهبر برسد و در غیر اینصورت، عهده دار این پست شود)

نخست وزیر

وزیر دفاع

رئیس کل ستاد مشترک (که ایضا قبلا از طرف رهبر انتخاب شده است)

فرمانده کل سپاه پاسداران (ایشان نیز از متعینین رهبر است)
بقیه در صفحه ۱۰

بقیه دیکتاتوری قانونی

و دو مشاور به تعیین رهبر (یعنی علاوه بر همه افراد فوق که قبلاً مستقیم یا غیره مستقیم، از طرف رهبر انتخاب شده‌اند، برای سفت کردن قضیه، رهبر دو مشاور را هم برای شورای عالی دفاع ملی انتخاب می‌کند.)

د - تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع (همانطور که در قبل آورده شد، خود افراد شورای عالی دفاع حاکمی از طرف رهبر انتخاب شده‌اند.)

ه - اعادن جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع (در واقع به پیشنهاد خود رهبر)

۴- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخابات مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری باید قبل از انتخابات از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌باید به تأیید شورای نگهبان (که منتخب رهبراند) برسد و در دور اول مجلس بتأیید رهبری برسد.

۵- عزل رئیس جمهور یا در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظائف قانونی یا رای مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی وی.

۶- عفو یا تخفیف مجازات محکومین، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور.

تاریخ، هیچگاه خیانت‌آین "خبرگان" را نمی‌بخشد، آن‌ها که امروز برخی از سر سوداگری و بخشی از در خوشحالی بی‌بصوب چنین قوانینی، یار دیگر زنجیر بردگی را به پای مردم می‌بندند، خود در بیتگاه مردم سمکس محاکمه کشیده خواهند شد. ●

بقیه درباره شوراها

انتخاب شده مراجعه شود، جواب حزب جمهوری اسلامی دریافت خواهد شد و مروری کوتاه بر نام کسانی که برای نمایندگی شورای شهر انتخاب شده‌اند دلیل اعتراض حزب جمهوری اسلامی را روشن می‌کند. و ما نیز پاسخ می‌دهیم که هم انتخابات محدود بود و هم کسی از آن استقبال نکرد و هم حزب جمهوری اسلامی موفقیتی نداشت. ابطال انتخابات بسیاری از شهرها توسط شخص وزیر کشور اذعان حزب حاکم و وزارت کشور به عدم استقبال توده‌ای از آن و بالاخره نتیجه آراء اخذ شده و روی برگرداندن مردم از حزب حاکم بهترین سند شکست و محکومیت سیستمی است که در حصر از "منتصفین" دم میرند اما در عمل با

توسل به خدعه و ریا و تقلب انتخاباتی در مقابل خواست واقعی توده‌ها می‌ایستد. و برآستی که توده‌ها با عدم شرکت خود در این انتخابات و مقابله با آن داغ تنگ را بر پیشانی سیستم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و کارگران فقیه آن کوبیدند و نشان دادند که به این جماعت اعتماد ندارند. ●

به : آقای خمینی و...

است. سوی دیگر مسئله که بالطبع، درمخیله تنگ نظران نمی‌کنند و از آن درکی ندارند اینست که فحشاء، ناشی از هرزگی و بی بند و باری در روابط زن و مرد صرفاً یکی از مظاهر جامعه طبقاتی است اکسر بسکه

این مسئله از این زاویه نیز نگریسته شود، بار خواهیم دید که حل مسئله فحشاء چندان ارتباطی به بی شوهری و یا ازدواج زنان و مردان ندارد. بلکه اینبار هرزگی و فساد بهمان گونه که در سایر روابط اجتماعی تأثیر می‌گذارد، در روابط عاطفی انسانها نیز مؤثر واقع میشود. این آلودگی و تباهی، معلول

بقیه : مذهب، روحانیت و قدرت

خواستهای ملی ترکها را در مجرای طبیعی سد کرده، به مجرای مصنوعی آن که چیزی جز حمایت از شخص شریعتمداری نیست می اندازد. این است که ناکهان روحانی سلطنت طلب پیش از قیام به امام شریعتمداری و همیا و همطراز خمینی تبدیل می شود. از نفوذ جناح شریعتمداری در بین ترکها که بگذریم این جناح حزب جمهوری خلق مسلمان، روزنامه بامداد و قسماً "اطلاعات را قبضه کرده و در میان روحانیون قدیمی تر صاحب نفوذ است.

(۸)- هر جا سختی از برخورد با مواضع ضد امپریالیستی سختی از روحانیت سخن می‌رود منظور ابرازات، دعاوی و با حداکثر خواست این بخش بنابر تحلیل خود آنهاست و کره تردیدی نیست که اولاً بسیاری از این ابرازات و دعاوی ظاهر سازی است و ثانیاً ضد امپریالیست بودن از ضد سرمایه‌داری بودن قابل تفکیک نیست و هیچک از روحانیون ضد سرمایه‌داری نیست. بعبارت دیگر "ضد امپریالیست ترین" روحانیون حداکثر ضد خارجی هستند و نه ضد امپریالیست یعنی واقعی. ●

مناسبات تولیدی و انعکاس آن در روابط انسانها درجامع طبقاتی است. پس برای حل مسئله فحشاء باید علل آنرا از بین برد. باید انقذاب اجتماعی کرد و بسا دگرگون کردن مناسبات تولیدی، انسان و ارزش‌های کهنه‌اش را که معلول این مناسبات اند تغییر داد.

اینها همه را آقای خمینی با اعدام میخواهد حل کند. چقدر خوب بسود قضایای جهان به همین سادگی دیده و حل میشد ولی متأسفانه جهان پیچیده‌تر از ذهن آقای خمینی است. ●

هذه نامه دعائی
نشریه
سازمان وحدت کمونیستی

آمریکا است" چنین میگوید: "بله زاده شده و پشتیبانی شده آمریکایی ها است که نما اتهام برنند و خرابکاری کنند و ما را منهدم سازند."

برای خواننده، این درافشانی های آقای خمینی این هکر را پیش میآورد که ایشان کوی سبقت در مبارزه علیه نیروهای انقلابی و کمونیست را از رژیم ششماه ریهوده اند. واقعا نقطه مشترک هر دو رژیم مبارزه بر علیه کمونیستها است و هر دو در دفاع از حاکمان سرمایه و تکفیر نیروهای کمونیست هیچگونه کوتاهی نکرده اند و در سیاست بهمین دلیل است که امپریالیسم آمریکا بدون تکرانی کمکهای نظامی خود را به رژیم جدید ادامه میدهد و نمایندگان امپریالیستهای ژاپن و بازار مشترک برای تجدید قراردادهای گذشته به ایران می آیند چون جهت حرکت این حاکمین نیز دفاع از منافع امپریالیستها است و لاغیر. آقای خمینی بدرستی دریافته است که زحمتکشان ایران دشمن اصلی خود را امپریالیسم آمریکا میدانند و لذا نیروهای واقعی طرفدار زحمتکشان را وابسته به آمریکا معرفی میکند تا شاید آنانرا در بین زحمتکشان منفرد سازد. ولی امام باید بداند که اگر در گذشته زحمتکشان قریب شعارهای شما را میخوردند، امروزه در عمل به ماهیت " رژیم اسلامی " پی برده اند. آنان هر روزه با پوست و گوشت خود فشارهای اقتصادی و سیاسی که از طرف شما بر آنان اعمال میشود را حس میکنند و برعکس الطاف شما را نسبت به ما حیا نسازد. تجدید قراردادهای اسارت با اقتصاد و نظامی با کشورهای سرمایه داری از یک سوی دفاع بی چون و چرا از مالکیت از سوی دیگر - حناي شما را بی رنگ کرده است.

هر روز بخشهای بیشتری از زحمتکشان پی باین واقعیت میبرند که شما کمونیستها هستید که حامی واقعی آنها می باشید. شما مطمئن باشید که دوران دروغ پراکنی و تحمیل بی پایان خود نزدیک میشود.

در ادامه مصاحبه آقای خمینی نظر

خود را درباره زنان فاحشه اعلام میدارد و معتقد است که با اعدام آنها فحشام ریشه کن خواهد شد.

شاید در منطق ایشان قضیه چنین باشد ولی واقعیات جامعه سرمایه داری که ارزش ها و ارزش گذاری را با معیار های سرمایه تعیین مینماید، خشک مغزی ایشان و ماهیت این منطق را نشان میدهد. ایشان نمیدانند که فحشا زائیده جامعه طبقاتی است و لذا معلول چنین روایطی میباشد و تا زمانی که اختلاف طبقاتی وجود دارد این عامل از بین نخواهد رفت. کسانی باید اعدام کردند که با قدرت سرمایه خود شرایط فحشاکاری را گسترش میدهند و روز بروز عرصه زندگی را بر زحمتکشان تنگ تر میکنند. ولی متأسفانه درک شما از واقعیت ناقص است و نمیتوانید مشکلات و معضلات جامعه را ریشه ای حل کنید. و این خود نیز از ماهیت طبقاتی شما ناشی میشود. شما چه بخواهید و چه نخواهید در اقتصاد دفاع بورژوازی و در سیاست مدافع دیکتاتوری میباشید و هیچ چیز بهتر از عملک برد شما این واقعیت را نشان نمیدهد. بروی برکارا به شما در این مدت کوبای صحت نظر ما است. شاید این جواب و سؤال مسئله را بیشتر روشن کند.

در جواب سؤال اینکه چرا زن آیین را تیرباران کرده اید - خمینی ابتدا جواب میدهد که چنین نیست و در عین حال اسلام این عمل خلاصی است ولی سپس از اثبات موضوع جواب میدهد: "اگر اینطور است شاید حقش بوده ۵۰۰۰"

پس تکذیب اول برای چیست. اگر کشتن زن آیینی در "حکومت عدل اسلامی!" نادرست است چرا جواب میدهد حقش بوده؟ اینجا است که مردم پی به ماهیت شما و حکومت عدلitan میبرند. در این حکومت عدل، خیانت اگر مورد تأیید شما باشد عمل خیریت که انجامش بر هر مسلمان مقلدان واجب و لازم الانحصراست. و این چنین بود کشتار وحشیانه ۴۵ زن و کودک توسط سپاه پاسداران در قریه قارنا از توابع نقده (طبیق گزارش نماینده تان آقای بهادران) و

کشتارهای خلق عرب و ترکمن، کسرد و مردم بندرانزلی و اعمال دیگری که جزء کارهای روزمره سپاه پاسداران و کمیته ها و ارتش شده است. ارکانهای سرکوب شما هر روز، بی گناهای را به گلوله می بندد و حتما توجیه شما برای همه اعمال آنها چنین خواهد بود که حقشان بوده!

و اما شوغ و اطلاعات آقای خمینی زمانی است که توجیه تعدد زوجات را میکند. وی معتقد است "مؤنث بیشتر از مذکر متولد میشود." اولاً این موضوع از لحاظ علمی کاملاً بی پایه است و باید پرسید این ما را از آقای خمینی از کجا بدست آورده اند؟ خودشان که مؤنث بدست آمارگیری ندارند. شاید آمارگیری کالوب (که البته غربی است) آمار خود را بایشان تقدیم نموده است! ثالثاً تعداد مؤنثین مگر طبق آمار چهار برابر است که یک مرد میتواند چهار زن را به عقد خود در آورد!

ایشان در قسمت دیگری از فرمایشاتشان در این باره در توجیه تعدد زوجات اظهار نظر میفرمایند که: "آیا شما ترجیح میدهند که زنان افغانی بروند و فاحشه شوند و یا اینکه با یک مرد که چند زن دارد ازدواج کنند. بنظر من صحیح نیست که زنهای تنها فاحشه شوند." در بالا مختصراً آوردیم که فحشاء یکی از عوارض متعدد و دامنگیر جوامع طبقاتی است. مسئله فحشاء اگر بمفهوم متعارف اش بررسی شود، بیش از آنکه دلایل آماري داشته باشد مربوط به فقر و محرومیت های مادی جامعه است. فحشاء بمعنای عملی که در عرف، این مقوله به آن نسبت داده میشود، شکل ممر درآمد زنانه است که از سر محرومیت و فقر به آلودگی و تباهی کشیده شده اند. نگاه کوتاهی به زندگی هزاران زن دردمند که از سراجاری و بی پناهی خود را مورد داد و ستد قرار داده اند مؤید این نظر است. شاید به قدرت بتوان بهر تانی برخورد نمود که فاحشگی را بدلیل بی شوهری پیشه کرده اند. و این تازه یکسوی مسئله فحشاء بقیه در صفحه ۱۰

آقای خمینی و اورپا نافالچی

پس از تکذیب خبر مصاحبه آقای خمینی با اورپا نافالچی بالاخره این مصاحبه در روزنامه اطلاعات ۱۵ مهر بجا برسد.

علت تکذیب اولیه این مصاحبه و سپس چاپ کامل آن را در روزنامه‌ها تنها بدلیل انتشار این مصاحبه توسط اکثریت روزنامه‌های خارجی میتوان دید. اورپا نافالچی روزنامه‌نگار معروف ایتالیایی که تبحر خاصی در گفتگو با افراد "نخبه" جهان دارد، با سؤالات خود عمق نظرات این نخبگان را، جهانیان عرضه کرده و بهمین دلیل نیز معروفیت زیادی در این زمینه کسب کرده است. مصاحبه‌های وی با هیتلر، آیدی امین و شاه سابق و بالاخره با رهبر انقلاب اسلامی از شاهکارهای خبرنگاری است. مصاحبه اخیر وی با آقای خمینی آنقدر کوتاه است که جایی برای تفسیر باقی نمیگذارد اما برخورد و یادآوری بخشی از این مصاحبه آموزنده برای کسانی که هنوز بدنبال کلمات امام میگردند و با این عناوید جهانشمول متوجهند که نه ایران بلکه همه جهان را بسوی مدینه فاضله هدایت کنند عبرت‌انگیز است.

عملکرد ۸ ماهه سراز انقلاب روحانیت و دولت منتخب‌وی بیانگر عدم توانایی کامل آنان در حل معضلات و مشکلات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی جامعه میباشد.

تکرار حملات عاریتی بزرگ شده بنام اسلام از مکتب‌های مرمی و تهی کردن این شعارها از مضمون واقعی آنها نشانه تنها راهگسای مشکلات نخواهد بود بلکه هم‌اکنون دست و پاگیران "خبرگان" تیرشده است. شعارهای جامعه بی طبقه توحیدی و دفاع از مسضعین و ... خود را در عمل به دفاع از رمی داران بزرگ و کشتار دهقانان ترکیب و کرد، دفاع از سرمایه‌داران و کلوله سرب می‌راند کارگران مینو و کارگران اصفهان و دیگر

شهرها و بالاخره دفاع از مؤسسات دولتی چون شینات و کشتار وحشیانه محرومین و زحمتکشان بندر ازنلی و ... تحویل کرده، و در نشوری به صورت مصاحبه‌ای که آقای خمینی با اورپا نافالچی انجام داده در آمده است این مصاحبه عمارة نظرات "رهبری انقلاب اسلامی" میباشد. ما به بخشی از این مصاحبه برخسورد میکنیم.

خبرنگار ابتداء از دیکتاتوری حاکم در ایران و سیر از خطر فاشیسم صحبت میکند و نظر آقای خمینی را جویا میشود. جواب‌ها نشان‌دهنده درک ناقص و ناتوانی در جوابگویی در مورد واقعیت دیکتاتوری حاکم در جامعه میباشد. دمکراسی برای رهبری معنا ندارد و به جای این مفهوم از کلمه آزادی استفاده میکنند. ولی درک آقای خمینی را آزادی، حرکت در چهار چوب تنگ نظری قشری ایشان میباشد. با همین درک است که مسیحیان در چهار چوب جمهوری اسلامی "آزادند" ولی در چهار چوب عرف و سنتهای اسلامی و موازینی که اسلام به آن معتقد است! در حقیقت آزاد ندانند آنچه را که برایشان تعیین میشود انجام دهند. و با نیروهای چپ آزادند که نفس بکشند ولی بمجرد اعظم نظر و تبلیغ و ترویج عقاید خود و با انتقاد از دولت و روحانیت، ضد انقلابی هستند و آزادی آنها باید سلب شود. ادامه این صحبت به این سؤال کشیده میشود که: "نه امام، در هر صورت چطور می توان آنها را (منظور نیروهای چپ است) که ضد شاه مبارزه کردند و از طرف او تحت تعقیب و دستگیر و شکنجه شده‌اند هواداران شاه خواند؟ چطور می توان قضا و حق وجودیه چینی که این همه مبارزه کرد نداد؟ جواب امام: هیچکدام از آنها مبارزه و رنج نکشیدند (رهبران اسلامی) حتی آنها بخاطر اهداف خودشان از رنج خلق ما بهره‌برداری می کردند، شما خوب

اضیع ندارید اکثر چپ‌ها که منظور شما است در زمان رژیم شاهنشاهی در خارج کشور بودند و بار کشتند فقط بعد از اینکه مردم شاه را بیرون انداختند، در ستاستیک گروه از آنها در اینجا بودند که در مخفیگاه‌ها و در خانه‌ها پنهان بودند. "

مجنه در زمان حمله خود را با خلاف واقع شروع میکنند و بابت یار دین به حقیقت بیایا میرساند. آیا واقعا نیروهای چپ شکنجه شدند؟ پس از هزاران نفر از کمونیستهای ایران بدست جلادان رژیم از پای در نیامدند! ذکر اسامی بخشی از آنان در همین روزنامه اطلاعات پس از انقلاب خبری بود که هر روز صفاتی از آنها را بخسود اختصاص میداد و یادآوری اسم این فرزندان راستین زحمتکشان همچون دشمنای بر قلب این کوه فکرات بود که روزنامه‌ها را بزیر یوغ سانسور کشیدند و آهن فروشان را حاکم بر مطبوعات کردند و کسانی را که بن به حقارت ندادند در زندانها به بند کشیدند.

و اما اینکه واقعا چه کسانی در خارج بودند نیروهای چپ یا غاصبین رژیم جدید. آیا آقای بهشتی ۱۵ سال در هامبورگ نبود؟ آقای بنی مدر در فرانسه بدنبال تئوریهای عاریتی نمیکشست؟ آقای قطب‌زاده در آمریکا و فرانسه پزیه نمیزد و در مقابل آئینه ترمین سخنوری نمیکرد؟ آقای یزدی در هوشون تکران نبود؟ آقای چمران در آمریکا و سپس در لبنان زیر سایه سفارت شاه زندگی نمیکرد و ...

آقای خمینی، شما شاید عسده‌ای نادان را بنوانید در چهل مرکب‌کاه دارید ولی باید بدانید تاریخ همه شما متها و حماسه‌هایی را که کمونیستهای زندانهای شاه آفریدند و افسانه‌ها باکیها و حلاج‌ها را که نه کردند در خود ثبت کرده است.

در جواب سؤال: "آیا چپ‌ساخته رفته در صفحه ۱۱"